



هولوکاستی که انکار می شود؛ و سکوت آنان که حقیقت را می دانند

جان پیلجر

برگردان: محمد علی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

جان پیلجر، نویسنده، فیلمساز، و روزنامه نگار بی نیاز از معرفی و توصیف، با تکیه بر چهل سال سابقه ی حضور در قلب وقایع خاورمیانه، در مقاله ی تازه اش، ناگفته های بسیار قابل توجهی در باره ی آنچه در پس تهاجم برنامه ریزی شده ی اسرائیل به غزه نهفته است را با همه در میان می گذارد، تا به تعبیر پر معنای خود، «دروغ سکوت» را در هم فرو بشکند.

با خواندن این مقاله خواهیم دید که آیا آنطور که ادعا شده است، «راکت پرانی های حماس» بود که باعث تهاجم اخیر اسرائیل به غزه شد؟ یا این، اسرائیل بود که با توسل به انواع و اقسام شیوه های تحریک، از جمله با قتل ۶ فلسطینی در غزه به هنگامی که هنوز یک ماه و نیم به پایان آتش بس باقی مانده بود، قتل عام اسیران «اردوگاه مرگ» خود را، به عنوان یک بخش کوچک از پروژه بی بزرگ و در حال تکمیل به نام «پروژه ی داگان»، سازمان دهی کرد؟

هرکسی چشم انداز خودش را از جهان و آنچه در آن می گذرد دارد، و این به من و تو مربوط نیست. اما پتیارگانی که چکمه های خونین سربازان اسرائیلی در غزه را می لیسند، و بر اجساد تکه تکه شده ی کودکان فلسطینی در دست های مادران داغدار، آب دهان می اندازند، و بعد هم می آیند و نسبت به «قتل بی گناهان در هردو طرف» ابراز تأسفی نثار ریش داشته و نداشته ی تو و من می کنند، پست تر و ناچیزتر از آنند که ما از بیم انگ زنی هاشان، به «دروغ سکوت» تن دهیم. مگر نه آن که آن کس که به آرمان هایی فراتر از خویش باور دارد را، پروای نام و ننگ داشتن، خود، عین ننگ است؟

وقتی سفله پی چماق «حمایت از بنیادگران» را بالای سر تو نگاه می دارد تا وادارت سازد که جای دوستانقبا و زندانی، و جای قاتل و مقتول را با همدیگر عوض کنی، و یا این دور را همسنگ هم بدانی، و تو تسلیم می شوی، در ایمان خود به آنچه مدعی آن هستی تردید کن. این را دارم به خودم می گویم من. سوء تفاهم نشود یک وقت...

۲۰ دی ماه ۱۳۸۷

۱۹ ژانویه ۲۰۰۹

هنگامی که حقیقت، با سکوت، جایگزین می شود، سکوت یعنی دروغ. این را Yevgeny Yevtushenko معترض روسی گفته است.

به ظاهر می تواند اینگونه به نظر بیاید که سکوت در مورد غزه، در هم شکسته شده است: کودکان کشته شده، پیچیده در پارچه پی سبز، جعبه هایی که پدران و مادران تکه پاره شده ی آن ها را در خود جاداده است، وضحه ها و زاری ها و فریاد های خشم کسانی که در آن اردوگاه مرگ (۱)، در ساحل دریا زندانی شده اند...

این ها را می توان در تلویزیون الجزیره، و در یوتیوب، و حتی تصادفاً به صورت لحظه پی و گذرا در بی بی سی، دید و شنید.

اما آن شاعر رام ناشدنی روس، منظورش از شکستن سکوت، این چیزی نبود که ما نام «خبر های روز» بر آن گذاشته ایم.

او می پرسید که «چرا» آن ها که می دانند، هرگز سخن نمی گویند، و بدینسان با سکوت خود، آنچه می دانند را حاشا می کنند.

و ما، این سکوت حاشا کننده را، در میان انتلکتوئل های انگلیسی - آمریکایی، به صورت چشمگیر تری حس می کنیم.

این ها هستند که کلید های مخازن بزرگ منابع و اسناد تاریخی و آرشیو هایی را در دست دارند که می تواند ما را به سوی پاسخ این «چرا؟» رهنمون باشد.

این ها می دانند که فاجعه و دهشتی که اینک بر سرزمین غزه می بارد، ارتباط بسیار ناچیزی با حماس دارد. همانطور که ارتباطی بسیار ناچیز با حربه ی متداول شده پی موسوم به «حق حیات اسرائیل».

این ها آنسوی واقعیت را می دانند. و آنسوی واقعیت، حق حیات فلسطینیان است. حقی که از ۶۱ سال پیش تا به امروز، برآن خط بطلان کشیده شده است.

این ها بیرون راندن و اخراج، و هروقت که لازم شده است قتل و کشتار فلسطینیان به وسیله ی بنیانگذاران اسرائیل را می دانند.

این ها - به عنوان مثال - به خوبی از «پروژه ی دالت» خبر دارند. پروژه پی که قتل عام فلسطینیان، و تهی کردن ۲۶۹ شهر و شهرک فلسطینی به وسیله ی «هاگانا» (در زبان عبری به معنی «ارتش یهود») جزئی از آن بود. (۲)

این ها، از کشتار هایی مثل کشتار دیر یاسین، الدوامه، عیلبون، الجش، الرمله، آلد ... باخبرند؛ و می دانند که در گزارش های رسمی، از این جنایات، به عنوان «پاکسازی نژادی» یاد شده است.

ژنرال ایگال، از دیوید بن گوریون، اولین نخست وزیر اسرائیل، پرسید که: «ما با عرب ها چه باید بکنیم؟» و تاریخ نویس اسرائیلی بنی موریس، گزارش می دهد که بن گوریون، در حالی که دستش را با انرژی و حرارت زیاد، به صورت علامت پرتاب کردن، تکان می داد، در پاسخ به ژنرال خود گفت: «اخراج. باید آن ها

را بیرون بیاوریم».

اسحاق رابین (نخست وزیر آینده ی دیگر اسرائیل) نیز، فرمانی اینچنین امضاء و ابلاغ کرد: «اخراج همه ی عرب ها، بدون توجه به سن آن ها».

و او همان کسی است که دستگاه های تبلیغاتی، او را در نظر جهانیان، یک بنا کننده ی صلح، جلوه داده اند.

طنز تلخ در این است که به نوشته ی یکی از رهبران حزب اسرائیلی «ماپان»، این فرمان های اخراج، بسیار طبیعی و منطقی دانسته شده است. و رهبران اسرائیل، به آسانی و بدون دغدغه ی خاطر، می گفتند که چه قدر خوب، می توان این کار را انجام داد. راحت می شود کودکان و زنان و کهنسالان فلسطینی را توی جاده ها ریخت و روی همدیگر تل انباشان کرد. این، یک استراتژی ضروری است... مگر در جنگ جهانی دوم، آلمانی ها با ما چنین نکردند؟

پس از آن نیز، هر جنگی که اسرائیل به راه انداخت، همان هدف ثابت را داشت:

- هرچه بیشتر و بیشتر، بیرون راندن مردم فلسطین از سرزمین هاشان، و هرچه بیشتر و بیشتر و بیشتر، از خانه و زندگی آواره کردن این مردم، و هرچه بیشتر و بیشتر و بیشتر، سرقت زمین های فلسطین.

دروغگویی های «داوید» و «مگولیا» - این قربانیان ابدی و ازلی - در سال ۱۹۶۷ به اوج ریاکاری خود رسید. آن ها ادعا کردند که عرب ها بودند که به یهودیان حمله ور شدند!

اما یهودیان صادق و شرافتمند، این باوه، و اینگونه باوه ها را رسوا کرده اند و مردود شمرده اند و مردمان را به سنت های انسانی یهودی ارجاع داده اند، و این سنت ها را از میلیتاریسم یاغی و توسعه طلب و راسیستی پی که صهیونیسم نامیده می شود، جدا ساخته اند.

چهره های برجسته پی را می گویم همچون:

Avi Schlaim - Noam Chomsky - Tanya Reinhart - Neve Gordon - Tom Segev - Yuri Avnery -

Ilan Pappé- Norman Finklestein...

مثلاً یکی از اینان، «ایلان پاپ»، می نویسد:

«چنین به نظر می آید که حتی مهیب ترین جنایات اسرائیل، مثل همین نسل کشی در غزه، به عنوان اموری در نظر گرفته می شوند منتزع و جدا از همه چیز، و بی ارتباط با یک سیستم، و یک ایده نولوژی مشخص. این سیستم، و این ایده نولوژی، به تمام دولت های اسرائیل، همیشه، در گذشته و حال، اجازه داده است و می دهد که فلسطینی ها را، در هرکجا که هستند، موجوداتی غیر انسان و غیر آدمیزاد، معرفی کند، و بکوشد تا آن ها را محو و نابود سازد.»

«در هر مرحله پی، و به تناسب آن مرحله، و با هر اصطلاحی، به تناسب زمان، این دناوت و پستی و قساوت و رذالت و شناخت، نام خود را عوض می کند. اما مضمون و محتوایش، همیشه، یکی است؛ و در همه ی احوال، آشکارا پیرو یک الگو: ژنوسید.»

در غزه: مجبور کردن مردم به تحمل گرسنگی. مانع کمک های انسانی به آن ها شدن. دزدی آشکار منابع ملی و طبیعی آن ها. مثل حتی آب. محروم کردن این مردم از دارو و درمان. ویران کردن سیستماتیک و مستمر و بی وقفه ی شالوده ها و زیر بنا ها. کشتن و لت و پار کردن مردمان عادی. در حالی که پنجاه درصد ساکنان غزه را کودکان تشکیل می دهند. و این، هیچ معنایی ندارد به جز آنچه در کنوانسیون ژنو، به عنوان «ژنوسید»، تعریف شده است.

نماینده ی مخصوص سازمان ملل در مورد حقوق بشر در سرزمین های اشغال شده ی فلسطین، و مرجع حقوق بین المللی در دانشگاه پرینسون، ریچارد فالک، سنوال می کند:

- آیا این که ما آنچه را اسرائیل، در سرزمین های اشغالی، با فلسطینیان می کند، با رکورد تاریخی سبعت و شقاوت نازی ها مقایسه کنیم، یک اغراق است؟

و خود او پاسخ می دهد:

- نه! من فکر نمی کنم که اینطور باشد.

ریچارد فالک، از یک «هولوکاست در حال اجرای دائمی در سرزمین های اشغال شده ی فلسطین» سخن می گوید، و آن را با رفتار نازی ها در برخورد با یهودیان در لهستان، همسنگ می داند. فالک، در این سخن خود، به تشکیل «گتو» های یهودی در لهستان به وسیله ی نازی ها اشاره دارد. در سال ۱۹۴۳ به مدت یک ماه، یهودیان گرفتار شده و در بند، به رهبری Mordechaj Anielewiz با ارتش نازی و اس اس ها جنگیدند. اما مقاومتشان سرانجام در هم شکست؛ و نازی ها به انتقام کشی پرداختند.

فراموش نکنیم که فالک، خودش یک یهودی است...

هولوکاست امروز - هولو کاستی که همین حالا در حال انجام پذیرفتن است - و با بن گوریون و «پروژه ی دالت» شروع شد، دیگر وارد مرحله ی نهایی تحقق خود شده است. تفاوت، فقط در این است که این پروژه، از این پس، پروژه یی است مشترک میان آمریکا و اسرائیل.

تحویل هواپیما های اف ۱۶ و بمب های موسوم به «جی یو ۲۹» با بمب های «هوشمند» ۲۵۰ تُنی به اسرائیل، در آستانه ی جنگ اسرائیل علیه غزه ، با موافقت کنگره ی آمریکا که اکثریت اعضای آن را دموکرات ها تشکیل می دهند انجام گرفت.

بیش از ۲۴ میلیارد دلار کمک سالانه ی آمریکا به اسرائیل، با توافق همین کنگره، برای تقویت توان

جنگی اسرائیل علیه اعراب هم که جای خود دارد.

خود این موضوع، نشانه پی است از دروغ بودن این دعا که گویا باراک اوباما در جریان قضا یا نیست. وقتی که اوباما در مورد جنگ اخیر گرجستان، و در مورد عملیات تروریستی اخیر در هندوستان، عکس العمل نشان می دهد و موضعگیری می کند، سکوت او در مورد آنچه در فلسطین می گذرد، نشان موافقت و پذیرش و رضایت اوست.

و این، اصلاً غیر منتظره نیست. از یک طرف به دلیل چالپوسی های او در برابر رژیم تل آویو و لابیست های آن، در جریان کارزار انتخاباتی، و از طرف دیگر به دلیل انتصاب چند صهیونیست در پست هایی مثل وزارت امور خارجه (۲) و یا به عنوان رییس دفتر، و اصلی ترین مشاوران امور خاورمیانه.

من اینطور در ذهن و رویای خودم ترسیم می کنم که در ۲۱ ژانویه، در مراسم تفویض قدرت به اوباما، هنگامی که آریتا فرانکلین، سرود پرشکوه آزادی در سال های دهه ی ۶۰ - Think - را سر می دهد، انسان دلاوری از تبار منتظر الزیدی، که لنگه کفش خود را به سوی بوش پرتاب کرد، فریاد خواهد کشید: غزه!

این روشن است که دو مفهوم «اشغال» و «ترور»، متقارن یکدیگر، و هجنس و همسنگ یکدیگر نیستند. پروژه پی که دیروز، «پروژه ی دالت» نامیده می شد، امروز اسمش را عوض کرده است و «سرب گذاخته» گذاشته است. [نام عملیات جاری اسرائیل در غزه که به خوبی همچون نام های عملیات متفاوت دیگر اسرائیل، چون «خوشه های خشم»، ماهیت وحشی و کین توز و سفاک طراحان آن را، در خود سمبلیزه می کند - م.]

و این، به عملیات اسرائیلی دیگری شبیه است به نام عملیات «انتقام مشروع»، که پرونده اش هنوز باز است.

عملیات «انتقام مشروع»، در سال ۲۰۰۱ به وسیله ی شارون، نخست وزیر وقت اسرائیل، به اجرا در آمد. وقتی که او با موافقت جرج بوش، برای اولین بار از جنگنده های اف ۱۶ برای بمباران کردن شهر ها و شهرک های فلسطینی استفاده کرد.

در همان سال، Jane's Foreign Report یا «جی اف آر» که یک رفرانس معتبر جهانی در زمینه ی امور دفاعی است، افشا کرد که تونی بلر در حالی که پیشاپیش از طرح های سَرّی اسرائیل برای قتل عام فلسطینیان در حمله به کرانه ی رود اردن آگاهی داشته است، به اسرائیل، برای انجام حمله، چراغ سبز، نشان داده است.

این، دلیلی است بر همدستی رذیلانه ی همیشگی New Labour [جریانی که در حزب کارگر انگلستان، از اوایل دهه ی ۹۰ میلادی شکل گرفته است، و تونی بلر یکی از افراد شاخص آن است - م.] با اسرائیل در رنج و مرگ فلسطینیان.

مطابق گزارش «جی اف آر» به راه انداختن و کلید زدن عملیات «انتقام مشروع» در سال ۲۰۰۱ نیازمند

بهانه پی بود:

یک عملیات انتحاری که تعداد زیادی قربانی به جا بگذارد تا بتوان سربازان اسرائیلی را به خرد و خاکشیر کردن مردم فلسطین تشویق کرد.

آنچه شارون، و شائول موفاد، رییس ستاد مشترک، را نگران می ساخت، این بود که میان حماس و یاسر عرفات، قراردادی پنهانی بسته شده بود که بر مبنای آن، حماس از انجام عملیات انتحاری اجتناب می کرد.

بنابر این، در ۲۳ نوامبر سال ۲۰۰۱ عوامل سرویس مخفی اسرائیل، یکی از رهبران حماس، به نام محمود ابوهندو را به قتل رسانیدند تا اینچنین، حماس را، به انجام عملیات انتحاری، در پاسخ به این قتل، تحریک کنند.

و یک حادثه ی مشابه، به صورت بسیار شگفت آور، در بنجم نوامبر گذشته [هنگامی که هنوز تقریباً یک ماه و نیم به پایان آتش بس باقی مانده بود - م] اتفاق افتاد:

نیرو های مخصوص اسرائیل، به غزه حمله کردند و ۶ فلسطینی را کشتند!

و این، یعنی: اسرائیل، یک بار دیگر، ماشه ی آنچه را که برای آماده سازی تبلیغاتی حمله به غزه، به آن نیازمند بود چکانید. چرا که آتش بسی به پیشنهاد و پیشگامی دولت حماس برقرار شده بود و حماس آن را رعایت می کرد، و حتی فلسطینیانی را که قصد تجاوز از آن را داشتند زندانی کرده بود. و اسرائیل می خواست اینگونه با قتل ۶ فلسطینی در غزه، آن را درهم فرو بریزد و باعث شود که راکت هایی ابتدایی و دستساز، به سمت محلی پرتاب شود که قبل از آن که اسرائیل، آن را از اعراب، پاکسازی نژادی کند، جزیی از فلسطین بود.

در ۲۳ دسامبر [که تازه فقط سه روز از اتمام دوره ی شش ماهه ی آتش بس، گذشته بود - م] حماس، باز هم دوباره، پیشنهاد تمدید آتش بس داد. اما اسرائیل نیرنگ باز، نپذیرفت. چرا که هدفی به جز این نداشت که به غزه حمله کند. و مطابق نوشته ی روزنامه ی اسرائیلی «هاآرتص»، از شش ماه پیش، برای این حمله، برنامه ریزی کرده بود.

در پس این بازی هرزه و پست، چیز دیگری نهفته است. چیزی به نام «طرح داگان» که نام خود را از ژنرال اسرائیلی، «مایر داگان» گرفته است. مایر داگان، تحت امر شارون، در اشغال خونین لبنان در سال ۱۹۸۲ شرکت داشت، و در حال حاضر هم در رأس موساد قرار دارد.

و این «داگان»، علاوه بر این طرح، طراح یک «راه حل» به مرحله ی اجرا درآمده هم هست:

زندانی کردن فلسطینیان، در پشت دیوار های یک «گتو» که ماریچ وار، از کرانه ی رود اردن، وارد غزه شده است، و از غزه، یک «اردوگاه مرگ» ساخته است.

بر پا شدن یک دولت دست نشانده در رام الله به مسئولیت محمود عباس نیز دستبخت همین داگان بوده است. (۴)

همزمان با برپایی این دولت، کارزار تبلیغاتی بزرگی به راه افتاد که مطابق آن، رسانه های غربی غالباً تحت الامر، و همچنین رسانه های غربی مرعوب، مخصوصاً در آمریکا، می بایست این حرف را رله کنند که حماس، یک سازمان تروریستی است که خواهان نابود کردن اسرائیل است و باید آن را مسئول قتل عام و محاصره ی مردمان سرزمین خودش، از بیش از دو نسل پیش از آن که اصلاً تأسیس شده باشد دانست.

سخنگوی وزیر خارجه ی اسرائیل، در سال ۲۰۰۶، در باره ی «هاسبارا» [معادل عبری کلمه ی «توضیح دادن»، که عملاً چیزی به جز پروپاگاندا نیست - م] چنین گفت:
- ما هرگز «هاسبارا» را چنین پرتوان ندیده بودیم. این، ماشینی است که خیلی خوب، روغکاری شده است.

خطر واقعی پی که دولت حماس دارد این است که تنها نمونه ی یک دولت انتخاب شده از طریق دموکراتیک در میان اعراب است، و محبوبیت مردمی خود را از مقاومت در برابر دشمن ستمکار و شکنجه گر فلسطینیان کسب کرده است.

ما نمونه ی این محبوبیت را در هنگامی دیدیم که حماس، یک کودتای سازماندهی شده به وسیله ی سی آی ای در سال ۲۰۰۷ را ناکام گذاشت. (۵) واقعه پی که رسانه های غربی، آن را «قبضه ی قدرت به وسیله ی حماس» می نامند. همانطور که هرگز حماس را به عنوان یک دولت انتخاب شده در یک انتخابات دموکراتیک، معرفی نکرده اند. و همانطور که به این نکته اشاره نمی کنند که:

حماس، هم، پیشنهاد یک آتش بس ده ساله را به اسرائیل داده است، و هم، فراتر از این: اعلام آمادگی کرده است که دو دولت اسرائیلی و فلسطینی در کنار یکدیگر مستقر شوند. فقط به یک شرط ساده: اسرائیل، قوانین بین المللی را بپذیرد، و از ادامه ی اشغال سرزمین هایی که فراتر از مرز های ۱۹۶۷ هستند دست بردارد.

و هر رأی گیری سالانه ی مجمع عمومی سازمان ملل هم نشان می دهد که نود و نه درصد اعضاء، این راه حل را تأیید می کنند.

در چهارم ژانویه ی امسال، «میگل دسکاتو»، رییس مجمع عمومی سازمان ملل، حمله ی اسرائیل به غزه را، عملی شریبانه و اهریمنی نامید.

در طرح در حال اجرای داگان [که پیلجر کمی بالا تر به آن اشاره کرده است و توضیح داده است که در پس این بازی هرزه و پست که ما شاهد آنیم، چیز دیگری به نام «طرح داگان» نهفته است - م] پیش بینی و زمینه سازی شده است که سرانجام، وقتی که این شرارت اهریمنی در غزه به نتیجه ی مطلوب رسید، و مردمان غزه، بیشتر از پیش، محنت زده و درهم کوبیده شدند، آنچه شارون آن را «راه حل، بر

مبنای الگوی ۱۹۴۸» نامیده است، به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود. یعنی نابود کردن همه‌ی قدرت‌های فلسطینی، و همه‌ی رهبران فلسطینی. و در پی آن: اخراج وسیع فلسطینیان به سمت اردوگاه‌های هرچه کوچکتر و کوچکتر. و نهایتاً شاید به اردن.

ویران کردن زندگی و شالوده‌های حیاتی، و نهاد‌های زیربنایی، و مراکز آموزشی در غزه، به هدفی انجام می‌گیرد که خانم «نابلوسی»، بانوی فلسطینی تبعیدی در انگلستان، چشم اندازش را چنین ترسیم می‌کند:

«آنچه توماس هابز در باره‌ی مشخصات یک جامعه‌ی فرو رفته در هرج و مرج می‌نویسد: ابتر، خشن، ناتوان، منهدم شده، و روحیه‌ی باخته... به عراق امروز نگاه کنید: این، آن چیزی است که شارون، در انبار خود، برای ما مهیا کرده بود، و تقریباً به هدف خود دست یافت.».

خانم دکتر Dahlia Wasfi یک نویسنده‌ی آمریکایی است زاده‌ی یک مادر یهودی، و یک پدر مسلمان عراقی. او در ۲۱ دسامبر چنین نوشت:

«انکار هولوکاست، یهودستیزی است. اما من در اینجا، از جنگ جهانی دوم، یا از احمدی نژاد، حرف نمی‌زنم. آنچه من دارم از آن سخن می‌گویم، یهودیان اشکنازی [یهودیان مرکز و شرق اروپا، و فرزندان و نوادگانشان - م] هم نیست. آنچه من دارم از آن حرف می‌زنم، هولوکاستی است که در همین الان، در زیر نگاه ما، دارد در غزه انجام می‌پذیرد، و طی این ۶۰ سال اخیر، در تمام فلسطین انجام پذیرفته است... [آنچه در فارسی، به «یهودستیزی» ترجمه می‌شود، کلمه‌ی «آنتی سمیتیزم» است که به معنای دشمنی با فرزندان سام، یعنی سامی هاست - م] عرب‌ها هم سامی هستند. و [اگر ما بخواهیم کلمه‌ی آنتی سمیتیزم را همانطور که در واقعیت خود هست، و نه به صورت گزینشی، معنا کنیم - م] سیاست آمریکا - اسرائیل، آنتی سمیتیک ترین سیاست قابل تصور است.».

این بانوی نویسنده، آنگاه به زن جوان آمریکایی، «راشل گری» اشاره می‌کند که از آمریکا به منظور دفاع از فلسطینیان، به فلسطین رفت، و زیر یک بولدوزر اسرائیلی له شد.

او اضافه می‌کند:

«من خودم را در میان یک فضای نسل‌کشی می‌بینم. نسل‌کشی‌یی که خود من به صورت غیر مستقیم در آن شرکت دارم، و دولت آمریکا، به گونه‌ی وسیع، در آن مسئولیت دارد.».

خواندن نوشته‌های این دو بانو، اصطلاح «احساس مسئولیت» را بر تمام پیکر من کوبید. شکستن دروغ سکوت، یک تجرید نیست. یک انتزاع رازگونه و رمزآلود نیست. یک مسئولیت است. یک مسئولیت فوری برای کسانی که شانس این را دارند که تریبونی در اختیار داشته باشند.

بی‌بی‌سی مرعوب نیز مثل اکثر رسانه‌های ارتباط جمعی دیگر، از بیم متهم شدن به آنتی سمیتیزم، اجازه‌ی یک بحث جاندار و زنده را در این مورد نمی‌دهد.

آنچه طی این ایام جنگ غزه گفته نشده است این است که [بنا به مقیاس ریاضی - م] تعداد فلسطینیان کشته شده در تهاجم اسرائیل به غزه [تا هنگام نوشته شدن مقاله، یعنی حداکثر فقط تا هفتم یا هشتم ژانویه - م] معادل است با هژده هزار نفر در انگلستان. اگر در خود، توان به تصویر درآوردن چنین فاجعه‌ی را می‌یابید، در ذهن خود، و در برابر دیدگان خود، مجسم کنیدش.

چیزهای دیگری هم هست:

دانشگاهیان، رؤسای مراکز آموزشی، معلمان، و پژوهشگران. چرا این‌ها ساکتند؟ وقتی که می‌بینید که یک دانشگاه، بیماران شده است. و وقتی که فریادهای کمک‌خواهی کانون استادان دانشگاه غزه را می‌شنوید.

آیا دانشگاه‌های انگلستان، امروز همان نیستند که Terry Eagleton گفته است؟:

سوپرمارکت‌های فرهنگ، که در آن‌ها به جای میوه و سبزی، دیپلم، فروخته می‌شود!

و از این گذشته:

نویسندگان هم هستند. طی سال سیاه ۱۹۳۹ کنگره‌ی سوم نویسندگان آمریکا، در سالن «کارنگی» نیویورک، تشکیل جلسه داد، و شخصیت‌هایی همچون توماس مان [نویسنده‌ی برجسته‌ی آلمانی و برنده‌ی جایزه‌ی ادبیات نوبل - م] و آلبرت اینشتین، به آن کنگره، نامه‌هایی فرستادند تا با صدای بلند، دروغ سکوت را درهم بشکنند. بنا به پاره‌ی گزارش‌ها، در سالن کنفرانس، بیش از ۲۵۰۰ نفر، در هم فشرده بودند.

امروز، بسیج و تحرک، که معیار رأی‌بسم و اخلاقیات است، منسوخ و مهجور شده است. صفحات ادبی مطبوعات را ابتذال و مسخرگی پر کرده است. دیگر چیزی به جز یک سمبلیزم فلّابی، بها و ارج و قرب ندارد.

و تا آنجا که به خوانندگان بر می‌گردد، روحیه‌ی اخلاقی، و توان اندیشیدن، و درک سیاسی، در آن‌ها به جای آن که بارآور شود، می‌پژمرد.

آنچه در غزه می‌گذرد، یک نقطه‌ی عطف در تاریخ جهان معاصر است. ما، یا با سکوت خودمان، و با رهاکردن اخلاقیات و شعور خودمان در شیب سقوط و انحطاط، همراهی و توافق خودمان را با بی‌کیفر گذاشتن جنایتکاران جنگی اعلام می‌کنیم، و یا آن نیرو را در خود می‌یابیم که بی‌پرده، زبان به اعتراض بگشاییم.

در این لحظه اما، من ترجیح می‌دهم که خاطره‌ی شخصیم از غزه را در حافظه‌ی خودم نگاه دارم:

شهادت، و مقاومت یک ملت، در تمامیت آن. و «انسانیت فروزان» این ملت، به تعبیر خانم «نابلوسی».

آخرین باری که من به غزه رفته بودم، به عنوان یک جایزه، به عنوان یک پاداش، به عنوان یک سعادت، شاهد در اهتزاز بودن پرچم فلسطین در مکان هایی بودم که کمتر احتمال می رفت که بتوان در آن ها این پرچم را در اهتزاز دید.

هنگام غروب بود و شروع تاریکی شب. و کودکان، اجرا کنندگان این نمایش بودند. هیچکس از آن ها نخواستند بود که چنین کنند. اما آن ها خود، با سر هم کردن چوب های باریک، میله ی پرچم خودشان را ساخته بودند. آن وقت، چندناشان از دیوار، بالا رفته بودند و پرچم فلسطین را در میان دستان خود، برافراشته نگاه داشته بودند. بعضی هاشان آرام مانده بودند. و بعضی هاشان هم فریاد برآورده بودند. آن ها می دانند که بیگانگان، سرانجام، سرزمینشان را ترک می کنند. آن ها هر روز، این کار خود را پی می گیرند. آن ها ایمان دارند که جهان فراموششان نخواهد کرد.

عنوان اصلی، و لینک مقاله:

Holocaust denied: the lying silence of those who know

www.johnpilger.com/page.asp?partid=519

برای آشنایی بیشتر با جان پیلجر، و مطالعه ی چند ترجمه از او به همین قلم:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar-aut/pilger/j-pilger.html>

۱ - جان پیلجر در اینجا مخصوصاً از death camp که در مورد «اردوگاه های مرگ» برپاشده به وسیله ی نازی ها بسیار به کار می رود استغاده کرده است تا بر وجه تشابه غزه با آن اردوگاه ها تأکید کند: غزه به عنوان اردوگاه کوچکی فقط به طول تقریبی ۲۵ کیلومتر، و عرض ۱۰ کیلومتر، با یک میلیون و نیم انسان گرسنگی کشیده، بی دارو درمان مانده، داغدیده، نحیف و نیمکش شده در طول ۱۸ ماه محاصره ی همه جانبه، که هر لحظه نگران تمام کش شدن در زیر بمباران ها و گلوله باران ها و تانک های دوستانقیانشان بودند که امروز یا فردا به سراغشان خواهد آمد. و... آمد.

۲ - Plan D یا «طرح دالیت» که نام آن از حرف عبری «دالت» معادل «دال» در فارسی و عربی گرفته شده است، طرحی است که در فاصله ی پاییز ۱۹۴۷ تا بهار ۱۹۴۸ به وسیله ی یک گروه شبه نظامی یهودی برای منطقه ی فلسطین، مطالعه و بررسی شد. با هدف تصرف هرچه بیشتر زمین های مردم ساکن فلسطین (مسیحی، یهودی، مسلمان، و...) به نفع دولتی که قرار بود بر مبنای اصالت برتری نژاد و قوم و مذهب یهود در انتگریت ترین و بنیادگرا ترین تعریف آن، در دل خاورمیانه تشکیل شود.

برای اطلاع بیشتر از این طرح، و نیز از اندکی از آنچه قبل از تشکیل دولت اسرائیل بر مردم فلسطین رفت، می توان به عنوان نمونه مراجعه کرد به نامه ی سال گذشته ی پیش از صد تن از برجسته ترین چهره های یهودی دانشگاهی، فرهنگی، ادبی، هنری، و سیاسی انگلستان، به گاردین، در توضیح مختصر دلایل مخالفت خود با جشن گرفتن شصتمین سالگرد تأسیس دولت اسرائیل:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar07/guardian-is60.html>

و به هر حال، و در هر صورت، و به هر شکل، سرانجام، چنین پیش آمد که کشوری به نام کشور اسرائیل، تشکیل شد، و مرزهای آن را هم سازمان ملل متحد، مشخص کرد.

بنابر این: آنچه در حال حاضر، با در نظر گرفتن عینیت موجود، می تواند مبنای حرکت قرار گیرد، جدا از هر نوع قضاوتی که در باره ی کم و کیف و چون و چرای تشکیل کشور اسرائیل داشته باشیم یا نداشته باشیم، به نظر می رسد که بیشتر از دو راه حل نباشد:

- یکی: راه حلی که بخشی از صاحب نظران غیر اسرائیلی و اسرائیلی، مثلاً میشل وارشاوسکی، پیشنهاد می کنند، مبنی بر تشکیل یک دولت واحد غیر مذهبی و غیر قومی، به عنوان نماینده ی تمام مذاهب و اقوام و مردم فلسطین تاریخی، از یهودی و مسیحی و مسلمان و عرب و... به جای دو دولت فلسطینی و اسرائیلی، در سراسر منطقه پی که اینک اسرائیل و فلسطین نامیده می شود.

- دیگری: حضور دو دولت کاملاً - و در تمام ابعاد - متساوی الحقوق فلسطینی و اسرائیلی، با پذیرش مرزها و محدوده ی جغرافیایی پی که خارج از اراده ی ما و توافق یا عدم توافق ما، به وسیله ی سازمان ملل متحد برای کشوری به نام اسرائیل تعیین شده است، از سوی هر دو طرف اسرائیلی و فلسطینی.

طرف اسرائیلی، حتی همین راه حل دوم را نیز، هرگز، و هیچ وقت، و به هیچ عنوان، نپذیرفته است؛ و در هر زمان هم که به اصطلاح، تن به «مذاکرات صلح» داده است، بر مخالفت خود با پذیرش چنین راه حلی تأکید کرده است، و موضوع را اساساً غیر قابل مذاکره دانسته است.

اما همانطور که قبلاً هم نوشته ام، طرف فلسطینی، در حال حاضر هیچگونه مخالفتی با این راه حل دوم نشان نمی دهد. و حتی حماس، همانطور که در گزارش خانم امیره هس، روزنامه نگار یهودی هآرتص نیز آمده است، به وسیله ی رسمی ترین مقام خود، یعنی رییس دولت حماس، اسماعیل هنیه، اعلام داشته است که اسرائیل را در مرزهای ۱۹۴۷ قبول دارد. و البته اسرائیل، به دلایلی که از جمله در همین مقاله ی جان پیلجر می خوانیم، چند هفته بعد از گسترده شدن و عمومی شدن این نقطه نظر حماس، و انعکاس نسبی آن در جهان، به غزه حمله ور شد. به همین صورتی که همگان می دانند.

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar08/gaza-ensan.html>

پاسخ کسانی را که به جای در نظر گرفتن مواضع عینی و رسماً اعلام شده ی کنونی حماس، به اساسنامه ی نوشته شده در حدود ۲۰ سال پیش حماس استناد می کنند، یوری اونری، روزنامه نگار یهودی صلح طلب و مورد قبول و احترام «میانه رو» های اسرائیلی و عرب، که نویسنده ی ثابت روزنامه ی بزرگ اسرائیلی ها آرتص است، و ایداً طرفدار حماس هم نیست داده است:

اصطلاح «به رسمیت شناختن»، اصلاً احمقانه است؛ و فقط بهانه پی است برای اجتناب از دیالوگ با حماس. ما نیازی نداریم که به این که کسی - هر کسی - ما را به «رسمیت» بشناسد... اگر «آ» یک توافقنامه با «ب» امضاء کند، این یعنی که «آ»، «ب» را به رسمیت شناخته است. مابقی، همه چرند است و جفنگ.

این های و هوی امروز بر سر منشور حماس، های و هوی دیروز را به یاد می آورد که بر سر منشور سازمان آزادی فلسطین به راه انداخته شده بود.

و آن، در واقع، سندی بی اهمیت بود که سال ها به وسیله ی نمایندگان اسرائیل مورد استفاده ی ابزاری قرار می گرفت تا توجیه و بهانه تراشی بی باشد برای رد کردن گفتگو با سازمان آزادی فلسطین. زمین و آسمان را به هم دوختند تا سازمان آزادی فلسطین، آن را لغو کند. امروز چه کسی از آن منشور، حتی یادی هم می کند؟

کارها و رفتارهای عینی امروز و فردا هستند که اهمیت دارند؛ نه کاغذهای دیروز!

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar06/avner-morning.html>

۳- وزیر خارجه ی انتصابی باراک اوباما، هیلاری کلینتون، در ایام کارزار انتخاباتی خود، در یک برنامه ی

تلویزیون «ای بی سی» به نام «صبح به خیر، آمریکا» چنین گفته است:

«من می خواهم که ایرانی ها این را بدانند، اگر من رئیس جمهوری شوم [در صورت عدم توجه به خواست های ما - م] ما به ایران حمله می کنیم. و من می خواهم به ایرانی ها بفهمانم که باید با دقت بسیار به جامعه ی خود نگاه کنند. زیرا برنامه ی انمی آن ها در هر مرحله یی از رشد خود باشد، احتمال این هست که آن ها در ده سال آینده، امکان یک حمله ی احمقانه به اسرائیل را مورد بررسی قرار دهند.» [استدلال] این خانم، طبعاً بسیار «محکم» است و جای کوچکترین اعتراضی وجود ندارد؛ و معترضین قطعاً سوء نیت دارند - م] ما، آنچنان موقعیت و توانی داریم که آن ها را به طور کامل، و به تمامی، از عالم هستی بزداایم.

Obliterate کلمه یی است که خانم کلینتون در مورد محو و نابود کردن ایران و مردمان و جغرافیای آن به

کار برده است:

«کلینتون: صهیونیست های آمریکا! به من رأی بدهید تا ایران را از تاریخ و جغرافیا حذف کنم»:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar07/clinton-iran.html>

۴ و ۵ - در مورد ماجرای دوپاره شدن حکومت در فلسطین، و چند مورد مختلف دیگر که در مقاله ی جان

پیلجر به آن اشاره شده است، برای سهولت کار، و اجتناب از طولانی شدن این نوشته: متن ها و

پاورقی ها و لینک های دو مقاله ی زیر به همین قلم:

غزه، و هفت پرسش و پاسخ در باب راست و دروغ مدعیان!

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar08/haft-porsesh.html>

استریپ تیز مکتب «انسان دوستان» در تهاجم اسرائیل به غزه!

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar08/gaza-ensan.html>